

شیخ جمال الدین افغان

«ارنیست رونان» (Ernest Renan) نویسنده، فیلسوف و مؤرخ بزرگ فرانسوی در سالهای ۱۸۸۵م (معاصر شیخ) در وصف او نوشته است: «زمانی که با شیخ جمال الدین افغان هم صحبت می شدم، حریت افکار و طبیعت نجیب و درست او، مرا به این اعتقاد و امیداشت که من در برابر خودم یکی از آشنایان قدیم خویشتم را دارم. با حضور شیخ افغان و سخنانش تصور می کردم «این سینا» یا «ابن رشد» یکی از آن آزاد مردان دنیا را می بینم که روح انسانیت بوده اند.»

بخش چهاردهم

فلسفه شیخ جمال الدین افغان از آثار صلاح الدین سلجوقی فقید تخلیص، تصحیح و دوباره نویسی از ولی احمد نوری

میگویند برای معارف، سه مرتبه وجود دارد که عبارت از مرتبه فن، مرتبه علم و مرتبه فلسفه است. پس استقراء (۱) کلیات از جزئیات و از تعلیل جزئیات از کلیات، و وضع قوانین و اصول را «علم» می نامند، و تطبیق علم را در عمل «فن» نام میدهند.

انتقال علل تا مبادی میتافیزیکی و جمع کردن میان طبیعت و مابین طبیعه، و بین دو نظام طبیعی و ابدی و مقارنت (۲) میان ماده و معنی و جسد و روح «فلسفه» نامیده میشود.

برای مثال تدریس طفل و تجربه و تمرین آموزی به وی در شکل امر یا نهی، چه در خانواده و چه در مدرسه و تفرجگاه جهت واداشتن او به رفتار نکو و مراعات ادب و نظافت و سایر ارزش های فردی و اجتماعی، در شمار وظیفه فن اخلاق قرار میگیرد.

تدوین فضایل و ترتیب آن به عقلی و عملی و مفارقت آن به غریز و تعیین حد مناسب وسط و معتدل، و وضع پایه فضایل و ردایل، بر طبق دسته بندی و تصنیف عقلی، و نیز تعیین حدود و رسوم برای فضایل و ردایل، همه در شمار مقولات علم الاخلاق جا دارند. اما ربط سلوک به مبادی عالی در روشنایی وحی ضمیر یا الهام الهی و ارتباط میان دو نظام طبیعی و ابدی و رسیدن به مرحله تخلق با خلق الله که جز بواسطه جاودانی بودن روح و ضرورت و حتمیت وجود احکام الحاکمین، تمام نمی پذیرد.

این مفاهیم همه شامل فلسفه اخلاق شمرده میشود. زیرا در هر مفهوم مظاهری از فن، علم و فلسفه نمایان است. همانطوریکه این مفاهیم در رشته های طب، منطق و سایر علوم وجود خود را تبارز میدهند. به عبارتی دیگر ما با دو جهان لایتنهای مواجه میشویم: لایتنهای طبیعی و لایتنهای بعدالطبیعی. در لایتنهای اول مشاهده مینمائیم که جهان ها و عوالم بصورت مترام یکی بر روی دیگری قرار دارند، و در ورای مجرا ها، مجراهای امتداد یافته واقع گردیده اند، که بحساب ملیون ها باید به شمار آن پرداخت و در هر جزئی از این عوالم و جهان ها، هر چند هم کوچک و اندک باشد جهان ها و افلاکی از ماده، نیرو، میخانیک، خواص و کیمیا وجود دارد و هرگاه پیرامون آن تأمل و غور عمیق صورت گیرد، نفس انسان خویشتم را در دنیای ماده غرق می یابد و از جهان های دیگر بدور می ماند.

پس آنکه در جهان ذره ساکن است چیزی از خلیه نمی داند و آنکه از طبیعت چیزی میداند از زندگی و حیات نمیداند، و آنکه حیات را می شناسد از انسان خبری ندارد.

این لایتنهای عبارت از دنیای عالم است، زیرا عالم است که اسرار کائنات را کشف میکند، ماده و انرژی را تسخیر مینماید، در برابر فضا و کواکب به مبارزه بر می خیزد و به ساختن و تهیه راکت، بمب و سلاح اتمی مبادرت می ورزد و لکن اینرا نمیتواند بفهمد که چگونه، کجا و چه وقتی استعمال خواهد گردید.

اما در لایتنهای نوع دوم مشاهده میشود که آنجا در ورای آفتاب، مهتاب، آسمان و زمین و تلالو و نظم و نسق آن، وجود و ابدیتی می درخشد، آنجا مبادی و نمونه جاودانی است، آنجا نظام ابدی جاودانی وجود دارد که نسبت به نظام طبیعی ثابت تر و دقیق تر است. در آنجاست که به مشاهده میرسد که جهان ها بصورت متقارب و متساوی قرار داشته از مبداء فیض واحد و رحمتی عامه، جمع و تنظیم می شوند.

در آنجا دیگر وجودی از تناقضات و عصبیت ها باقی نمی ماند و کائنات در شکل عائله واحدی، تحت عرش الله و اراده الهی واقع شده است. در آنجا انسان اتحاد شعوری خویش را با جهان هستی و با آفریده گار مشاهده مینماید و خیر.

دپانو شمیره: له ۱ تر 5

افغان جرمن آنلاین تاسو په درنښت همکارۍ ته راښوې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادښت: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولۍ

- (۱) «استقراء» کلکه عربی است - اسم مصدر - بررسی موارد جزئی امری و نتیجه گیری کلی از آن - روشی برای رسیدن به نتایج کلی از واقعیت ها یا نمونه های مشخص - روش علوم طبیعی.
- (۲) مقارنت - مقارنه - نزدیکی - همراهی

حق و جمال را در زیر روشنایی واحد می یابد. آنوقت است که همه را دوست میدارد و بر همه رحیم می نماید و برای همه خیر و نیکی می خواهد. و این دنیایی است که فیلسوف برای خودش ادعا میکند. اما علمایی که پیرامون اسرار کائنات مادی از قبیل طبیعت، حیات، ریاضیات، کیمیا و میخانیک به بحث و تحقیق پرداخته با آلات و تجارب و مساعی خویش در پی کشف آن برآمده اند و این عمل خویش را تا حد زیادی بحساب خدمات انسانی گرفته اند، چنان به مشاهده رسیده که از استبداد رأی پیروی نموده و معتقد شده اند که همه آنچه در کائنات وجود دارد جز همین لایتنای اول نمیباشد، لایتنای که در عالم طبیعت و نظام طبیعی تجسم می نماید.

ایشان با این طرز اندیشه خویش از لایتنای دوم چشم می پوشند و به آن توجه نمیکنند و نمیتوانند درک کنند علوم طبیعی که بر پایه تجربه و استقراء استوار است به تمام معنی بر نفس، روح و اراده انسانی انطباق نمی پذیرد. روح و اراده ایکه تفرگاه آن ضمیر انسانی بوده و تجربه گاه آن در نظام ابدی ای میباشد که در لایتنای دوم دور میزند. از همین جاست که تلاش بخرچ میدهد که تمام فلسفه اخلاقی و حتی علوم اجتماعی را بر اساس ماده و یا طبیعت وضع نمایند.

می بینیم که «چارلز داروین» (Charles Darwin 1809-1882) نیز بیکار نمی نشیند و با نظریه نشوء و ارتقایش پا روی صحنه میگذارد و این نظر در حالت و شکل ابتدایی اش نزد ارسطو برخی دیگر از یونانی ها نیز موجود بود. ما چنین عقیده داریم که اینجا مسئله تنازع البقا و بقای اصلح در میان افکار و عقاید مطرح است، نه تنها در این مورد، بلکه در مورد حیات نیز این قاعده جریان دارد. با آنکه معتقد نیستیم مسئله تنازع تبدیل میکند و یا انواع را خلق می نماید.

پیروی از این طرز تفکر، بیشتر ارتباط میگیرد به «هربرت اسپنسر» (Herbert Spencer) تا «داروین»، زیرا او کوشید تا این اندیشه خویش را بر امور و مسایل انسانی و فلسفه اخلاقی تطبیق نماید و معتقد بود که تنازع البقا و انتخاب طبیعی و بقای اصلح پایه ای میباشد که بایست انسان آنرا به حیث اساس و مبادی ارزش، برای سلوک اخلاقی قبول نماید. ولی «داروین» ساحه مساعی خویش را تا این حد گسترش داده نتوانست و بنا به این طرز اندیشه «هربرت اسپنسر» انسان باید راه باغ وحش در پیش گیرد و دست به قانون جنگل بزند و قوت و نیرو را بجای حق قرار بدهد.

امروز عصر و دوران ذره است. و ذره در عصر حاضر افکار و اندیشه های انسان ها را بیش از هر چیز دیگر بخود معطوف داشته است. پس آیا صحیح خواهد بود فلسفه اخلاقی خویش را بر نظام ذره بنا نمائیم؟ «بلادرنگ» در نظریاتش پیرامون ذره چنین میگوید: «طبیعت بصورت منظم و مسلسل کار نمیکند، بلکه حرکات و فعالیت خویش را به روش های نامنظم دفعی و ناگهانی به راه می اندازد.»

«البرت اینشتاین» (Albert Einstein 1879-1955) نظر خویش را پیرامون ذره بدینگونه ابراز میدارد: «انقطاع در عملیه و کار طبیعت قانون علیت را ابطال می نماید.» هکذا «ایزن برگ» درباره ذره چنین نظر دارد: «مبداء لارادی در طبیعت ذره به ظهور میرسد درک این موضوع را دشوار می سازد که چه وقت طبیعت به نشاط و پیشروی خویش آغاز می نماید.» و همانطور ادامه میدهد: «بنا برین عدم ایمان به آینده، محصور در ذره نمی ماند، بلکه تمام کائنات طبیعی را در بر میگیرد.»

پس آیا ممکن است سلوک خویش را بر سلوک ذره بنا نمائیم، به دلیل اینکه ذره در عصر حاضر سازنده جدیدی است، آیا امکان دارد در کارگاه تجربه ذره و یا میکروب و یا کرویات خون چیزی از اراده، ضمیر و مسؤولیت کشف گردد؟ ما به قانون طبیعی ایمان داریم که عبارت از راه و سنت خداوندی است و به حقایق اشیاء، خصایص و مظاهر آن یقین داریم و امیدوار هستیم تا از علوم طبیعی، حیات، ریاضیات، میخانیک، برق، ذره، اشعه و همه آنچه در گنجایش و احاطه علوم حاضر است، بیاموزیم و فرا گیریم و بهره برداری کنیم.

لیکن آن عده علمای مستبد و متکی به رأی خاص خویش باید بخود آیند و از استبداد رأی و انحراف دست بردارند و معتقد شوند که در اینجا، نفس استوار، ضمیر بیدار و حاکم و اراده نیرومند تنها در انسان وجود داشته، در هیچ موجود و زنده جان دگر سراغ نمیشود و قبول کنند که اینجا نظام ابدی ای موجود است که در جاویدانی و دقت خویش ممتاز از نظام طبیعی است.

طوریکه به مشاهده میرسد مجاهدین اسلامی که در پیکار و مبارزه با دشمن قرار دارند، به قانون طبیعی بی اعتماد نیستند. چنانچه می بینیم به اساس استمداد از قانون طبیعی از طریق توسل به سلاح و بکار بردن وسایل طبیعی و مادی، در مصاف جنگ پیش میروند و نابودی و فنا پذیری عده ای از ایشان امری است پیش بینی شده، اما ایمان شان به نظام ابدی قوی تر و افزونتر است تا ایمان و اعتماد به قانون طبیعی. چه نظام ابدی فضایی همچون خیر، جمال، عدل و سایر مبادی عالی را در جلو ایشان قرار میدهد و برانندگی پر ارج دینی، اخلاقی و وطنی را در وجود آنها نمایان می سازد.

ما میتوانیم بوسیله حواس که معیار مخصوص نزد هر شخص میباشد، قانون طبیعی را با کیفیات و کمیاتش درک نمائیم، زیرا حجم کوه و کمبودی آب در برابر هر چشم یکسان بوده نمیتواند. چنانچه عینک های محدب و مقعر طبی شاهد خوبی در زمینه بوده میتوانند.

هر گاه پیرامون مقیاس ها و مقادیر معتبری که نزد انسان وجود دارد مذاقه صورت گیرد، واضح میشود که این مقیاس ها و مقادیر پیش از آنکه انسان از کره خودش (زمین) پا به کره دیگر نگذارده است، همه اش به وضع کره زمین مستند است، و هنگامیکه راه انسان بسوی مریخ و یا کوكبی از کواکب دیگر باز گردید، در آنوقت، وضع جزء وضع مخصوص به زمین خواهد بود و در آنجا عین همین مقیاس ها و مقادیر موجود کره ما، مورد اعتبار نخواهد بود، زیرا نسبت مظاهر قانون طبیعی از قبیل جاذبیت، سرعت، ثقل نوعی، و جذب اشعه نظر به قرب و بُعد کتله نزدیک آن، از خورشید تفاوت می نماید. لیکن نظام ابدی به حالت لاتغیر و ثابت مطلق باقی مانده و در برابر هیچ جزئی از عالم شمسی و متعلقات آن از پا در نمی آید و متزلزل نمی شود.

پس علم برای ما ذرایع و اسباب حیات را تهیه میدارد و راه و روش استعمال آنرا بما می آموزد. چنانچه علم ماده و انرژی را کشف کرد و ذره را با همه اجوبه های شگفت انگیز اندرونی اش تحت تسخیر گرفت. طیارات، راکت ها و امثال آنرا اختراع نمود، اما فلسفه ما را به مبادی آن رهنمونی کرد و طریق استعمال آنرا با زمان و مکان و نحوه آن بما آموخت.

در این ساحات ناهمگون علوم، در مسیر آمد و رفت زمان، فرضیه ها، نظریات و دید هایی گوناگونی پدید آمد، و فلاسفه و دانشمندانی نیز با مشتکی از استدلالات خویش پا بر روی این میدان گذاردند که نمیتوان همه اش را صائب و حق بجانب شناخت.

یکی از قهرمانان این میدان «شیخ جمال الدین افغان» است. قهرمانیکه راه خویش را بسوی افق حق و حقیقت باز میکند و از مسیر حقیقت و واقعیت نمی لغزد و در پهلوی فلاسفه رهیاب و صائب نظر موقف عالی برای خود احراز می نماید. علاوه بر آن شیخ جمال الدین افغان یکی از ائمه اسلام نیز بود. در هر حال ممکن نیست شخص فیلسوف عاری از علم باشد، زیرا مناسب و شایسته است که فلسفه بر اساس های متین علوم مختلف استوار گردد. با این ملاحظات شیخ جمال الدین افغان خود دائرة المعارفی برای انواع علوم بشمار میرفت.

او نزد خودش مواد کافی از هر علمی که فلسفه خویش را بر آن بنا مینمود، موجود داشت، لیکن وی از جمله علمای دارای تخصص در یکی از رشته های علم بشمار نمی رفت. از اینرو مرکز و جایگاه مخصوص جهت اجرای تجارب علمی خود نداشت و نیز از آن جمله نبود که ظرف حافظ خویش را با مسایلی پُر می سازند که فهم آن، طوریکه شاید برای ایشان مقدور و میسر نبوده، توانایی ترتیب و تنظیم و مقرنت بین این مسئله و آن مسئله را در خویشان نمی یابند. هکذا شیخ جمال الدین افغان جدا از آن عده ای بود که فلسفه را زبون و سرافکنده علم می ساختند.

دانشمندان علم النفس میگویند: شدت قوه حافظه توسط قوه فکری احکام غصب میشود و آنهایی که دارای قوه بزرگ در حکم و فصل در مسائل دقیق فکری هستند، صاحب حافظه قوی نمی باشند. چنانچه «مصطفی لطفی منفلوطی» از روی شکایات خودش، در زمره اشخاص ضعیف حافظه قرار داشت.

این واقعه در مورد شیخ جمال الدین افغان مشهود و هویدا بود. هنگامیکه به نوشتن چیزی می پرداخت گاهگاهی به مشاهده میرسید که در ارقام غلط میکرد، اما در باره فلسفه تاریخ و احکام و استنتاج و سیاست غلطی را نمی شناخت، بلکه رسایی و ید طولای وی درین زمینه بیشتر از هر فیلسوف دیگر بود.

هنگامیکه شیخ جمال الدین افغان در مقام نقد و استدلال در برابر فلاسفه «کلبیون» و «ابیقوریون» و امثال آنها بر می آمد، نبوغ و برازندگی وی از لحاظ قوت استدلال و براهین محکم، واضح و میرهن به مشاهده میرسید و هم از نگاه نزدیکی با روح عصر نسبت به نظریات یونانی ها و فلاسفه قرون اوسطی و فلاسفه متأخرین امتیاز بخصوص در استدلال وی مشهود بود.

شیخ جمال الدین افغان رساله ای در رد طرفداران اصالت ماده و طبیعت تألیف کرد و نام آنرا «رد نیچریه» گذاشت. بنا بگفته استاد صلاح الدین سلجوقی شخصیکه نام رساله مذکور را از «رد نیچریه» به «رد بر دهریین» ترجمه و تعدیل کرد، (با وجود تفاوت های بزرگ لغوی در میان این دو کلمه) کاری انجام نموده در خور تأیید و ترجیح.

این تعدیل نام رساله مذکور بدانجهت در خور تأیید خوانده شده که در آن روزگار، عده ای کلمه «نیچریه» را بر هر کسیکه از راه حق و طریق ادیان آسمانی منحرف میشد و به روش فکرت شاذ و یا اعمال مخالف مبادی گرایش میکرد، اطلاق مینمودند. از همینجاست که میبینیم شیخ جمال الدین افغان ده نوع دهری و مادی را بر حسب ذیل تذکر میدهد:

۱- ابیقوریون ۲- ارتقانیون ۳- مزدکیون ۴- شیوعون ۵- باطنیون ۶- پیروان ولتیر و روسو ۷- حکام منحرف در دولت عثمانی ۸- نفعیون ۹- مورمون ها ۱۰- خائنان، تقلب کاران، رشوتخواران و ریا کاران شرق.

از آنجائیکه در هند کلمه «نیچریه» بر کلیه اصناف منحرفین اطلاق میگردد، انتخاب این نام بر رسانه ایکه در آن سرزمین تألیف میشود مناسب تر بود. بنا بران وقتی که این رساله در محیط عربی نام «رد بر دهریین یا الرد علی الدهریین» را بخود میگردد، نهایت بجا و مطابق حال شمرده میشود، زیرا کلمه «دهری» در محیط عربی نیز بر

عناصری اطلاق میگردد که کلمه «نیچریه» در هند بر آن اطلاق کرده میشود. همچنانیکه کلمه های «زندیق» و «ملحد» را نیز بر این عده اشخاص اطلاق میکردند.

استاد سلجوقی در باره میگوید: یک نسخه از این رساله شیخ جمال الدین افغان را به همان لغت و زبانی که در حیدر آباد به طبع رسیده بود، در حدود ربع قرن پیش مطالعه کردم و بسیار دلچسپی و آرزو داشتم نسخه ای از طبع دوم آن بنام ترجمه شده جدیدش (رد بر دهریین) را بدست آورده، هر دو نسخه اصل و ترجمه شده را باهم تطبیق نمایم. از آنرو به ترجمه امام شیخ محمد عبده شاگرد و خواهر زاده شیخ جمال الدین افغان که با مساعدت (عارف افندی ابو تراب) تهیه شده بود، رو آوردم و اقتصار کردم.

«استاد صلاح الدین سلجوقی به منظور فراهم سازی زمینه مساعد، جهت بررسی و ارزیابی فلسفه و مذهب علمی شیخ جمال الدین افغان در مقارنه آن با فلسفه و مذاهب علمی دیگر تمهیداً به توضیح مختصر به روش های فلسفی فلسفه دانان، در سطور ذیل توجه می گمارد»:

انسان نخستین آغاز خود را با پرورش فلسفی جامعه عمل پوشید. نخستین چیزی که سقراط کار تفکر انسانی اش را پیرامون آن رویدست گرفت، عبارت از ذات و نفس انسان بود. سقراط بدنبال این گفته اش که: «نفس خود را به نفس خود بشناس» به این تفریح دست زد که اذیت و پستی خود جهل است.

به این معنی که انسان، ملاک با کرامت روی زمین بوده، جز از طریق جهل و نادانی به ارتکاب اذیت و پستی دست نمی یازد.

کذا سقراط تصریح نمود که شر جز بوسیله شر دفع نمی شود. معنایش اینکه انسان دارای صفت ممتاز کرامت را نمی سزد که دست بسوی ارتکاب شر دراز کند.

افلاطون نیز درین عقیده از استادش سقراط پیروی نموده، بدنبال تفکر وی رهسپار است، بلکه افلاطون تلاش داشت خویشتن را به مرتبه و حد بعید تر نیز رسانده و مرتبت و جایگاه انسان را تا آن حد بلند ببرد که به عرش الهی نزدیکش سازد.

ارسطو نیز سر براهی جز همین راه نسپرد و بدنبال عین همین عقیده راه پیمود و اتباع ورزید، در نگاه این فلاسفه سه گانه همه چیز فلسفه محض بود. اما هنگامیکه مدرسه ارسطو به نضج و پختگی رشید، طرفداران جدایی فلسفه از علم، به ظهور خویش آغاز کردند و ارسطو پیشقدم ترین کسی بحساب می آید که خطوط حدود را در میان علوم ترسیم کرد. چنانچه تجدید منطق، بیولوژی، میخانیک، طبیعت و مابعدالطبیعه، سیاست و علوم دیگری جز اینها مبادرت ورزید، تا آنجا که هر علم به اساس طبیعت خود دارای اسم و عنوان امتیاز دهنده گردید. و لیکن علوم مرتبطه به اشیای انسانی، بر اصل خود باقی ماند و بنا بر تسمیه ارسطو مسما به فلسفه گردید. حتی در زمان ما آنگونه اشیای انسانیت عالی که از ابعاد سه گانه قابل فهم برای انسان بحث می نماید بنام فلسفه شناخته می شود.

این ابعاد ثلاثه عبارتند از:

■ بُعد روحی

■ بُعد اجتماعی

■ و بُعد الهی

در حالیکه مسایل متعلق به اجسام، نبات، حیوان، فلک و امثال آنرا علوم می نامند. پس هرگاه ما خواسته باشیم مسئله ای از مسایل مرتبط به امور انسانیت را اجابت کنیم، راهی جز یکی از این دو طریق نخواهیم داشت:

■ طریق علم: ازین طریق میتوان مسئله را به تحلیل علمی حد و رسم، قیاس ها و مقدمات منطقی حل نمود.

■ طریق فلسفه: این طریق مسئله را به موجودیت ذاتی انسان و موفقیت های خاص و شایسته او در کائنات، در اجتماع، در پیشگاه الهی و نزد ضمیر مقارنه و پیوند میدهد. و بهتر آنست که امور انسانی به وسیله بکار بستن طریقه دوم حل و فصل گردد.

فرض میکنیم اگر گفته شود که انسان از سلسله نسل بوزینه است، پس آیا این فرضیه، تأثیری در موجودیت طبیعی او از نواحی قوت، صحت، نمو یا تغذیه وارد خواهد کرد؟ در حالیکه این طرز تفکر تربیت انسان را مشوش و مشکل ساخته با کرامت نوعی او معارضه میکند و فضایل عالی و مشاعر بلند وی را تضعیف می نماید، و به غرایز سرکش و انگیزه های پست، قوت و نیرو می بخشد. هرگاه هدف اخلاق عبارت از کمال و سعادت، یا وظیفه و یا متخلق شدن به اخلاق الله باشد، پس کدام یک ازین دو امر، جهت وصول به این اهداف مؤثرتر و نزدیکتر خواهد بود؟ : اینکه منشاء انسان در بوزینه باشد (*) و یا روح الهی در وی دمیده باشد؟

فیلسوف بزرگ افغانستان شیخ جمال الدین افغان، برای خودش مذهب خاصی را فلسفه اخلاقی ابتکار کرده بود. به گمان اغلب این مذهب او از هر مذهب دیگر بهتر و ثمر بخش تر است.

شیخ افغان در این مذهب خود تا حدی به مذهب (وظیفه برای وظیفه) «امانویل گفت» قرابت میرساند. با آنهم فرقی در میان وجود دارد و آن اینکه شیخ افغان نقصی را در مکتب وظیفه درک کرده است، زیرا در مکتب وظیفه «کنت» هدف وجود ندارد و وظیفه در نگاه وی نه حدی دارد و نه رسمی، ممکن به نوعی از وظیفه انتروپولوژی منجر شود، چنانچه نزد حشرات موجود میباشد. لیکن وظیفه در نظر شیخ جمال الدین افغان یک مذهب و حاجت است و این یک

وظیفه انسانی میباشد که از طبیعت انسان عرض وجود میکند. در عین حال شیخ افغان کمال مثالی و نمونه ای را به مثابه هدف سلوک می شناسد.

شیخ جمال الدین افغان می خواهد انسان را چون ملک کریم در روی زمین مشاهده کند، فرشته ای دور از نقایص و رذایل و مستشعر به کرامت ذاتی و اصالت مبداء قدسی اش، مبداء ای که به قدرت بی نهایت و اراده و علم خداوند عرض وجود کرده است. مبداء ای که در آن از روح مقدس دمیده شده و اسماء الحسنی و فضایل جاودان از آن شایع گردیده. پس وظیفه و مکلفیت، وجودی چنین متناقض آن است، که بجانب نور، فضایل، بلندی، بزرگی، پایداری و دوام ره پیماید، تا آنکه با خلاق الله متخلق شود و با خداوند (ج) اتحاد شعوری پیدا کند و در انجام خویشتن را به قاب قوسین یا پائین تر از آن برساند. این است هدف بسوی کمال بلکه این است غایت الکمال. همچنانیکه شیخ افغان میخواست اجتماعی را مشاهده کند که از افراد محافظت کننده عین کرامت، عین فضایل، عین مکلفیت و عین وظایف شکل یافته بسوی عین هدف روان باشند.

شیخ جمال الدین افغان میگوید: « دین سه عقیده و سه خصلت را به عقول و نفوس بشر داده است که هر یک از این عقاید و خصایل رکن وجود ملل و پایه بنای هیئت اجتماعی آن و اساس حکم برای مدنیت ما بحساب میرود و در هر یک از اینها ساقی است، قبایل و ملت ها را برای پیشروی بسوی غایات الکمال و ارتقا بسوی ذروه سعادت بر می انگیزد. در هر واحد از اینها نیروی توانایی وجود دارد که نفس ها را از شر بدور نگهداشته و از نزدیک شدن به فساد جلوگیری می نماید.

عقاید :

- عقیده اول: عبارت است از تصدیق بر اینکه انسان فرشته زمینی و اشرف مخلوقات میباشد.
- عقیده دوم : یقین و اذعان هر صاحب دین است بر اینکه ملت او « اشرف ملت ها » بوده و هر آنچه مخالف و نقیض او باشد، در گمراهی و باطل خواهد بود.
- عقیده سوم : عبارت از جرم و ایقان است بر اینکه انسان جز بمنظور حصول کمالی که او را برای عروج بسوی جهان بالاتر و وسیع تر از این دنیا آماده سازد.
- هرگاه به این عقاید سه گانه نظر افکنیم و تأمل بنمائیم درسی یابیم که این سه عقیده در حقیقت به مثابه (دیگدان سه پایه ای) میباشد که دیگ طبخ و نضح نفس منظم و متکامل انسان بالای آن قرار داده شده است. پس
- عقیده اول انسان را مؤمن به کرامت شخصی اش بار آورده او را از مغاک پستی و ذلت بیرون میکشد.
- عقیده دوم ایمان انسان را به مبادی اش و ملت و وطنش از دیاد و افزونی می بخشد.
- و عقیده سوم انسان را بران رهنمایی میکند که راه و ذریعه و وسیله باید همچون هدف منزله و پاک باشد، و همانگونه که هدف مومن پاک و منزله است، وسایل را نشاید که مانند آن نباشد، و این عقیده نیز در ضد گذار دهریون است که میگویند : « غایه وسیله را نکو میسازد.»

پایان بخش چهاردهم

ادامه دارد

تبصره از ولی احمد نوری

(*) این اندیشه و تئوری را که انسان از نسل بوزینه یا شادی آمده است به گفته نویسندگان معاصر برای نخستین بار در قرن نزده « داروین » (شارلز داروین متولد سال ۱۸۰۹ و متوفی سال ۱۸۸۲م) نوشته است. ولی ابوالمعانی بیدل صاحب دل این اندیشه را دو قرن قبل از داروین در بیتهی از اشعارش انعکاس داده است که ایجاب میکند فلاسفه معاصر و اندیشمندان در این باره تحقیق و تدقیق کنند که منظور عبدالقادر بیدل از این بیت چه بوده و یا چه میباشد. (میرزا عبدالقادر بیدل متولد سال ۱۶۴۶ و متوفی سال ۱۷۲۳م)

هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نه شد آدمی هم پیش از آن کادم شود بوزینه بود